

«قند پارسی» و «طوطی هند»  
بررسی شیوه‌های اثرپذیری حافظ از امیر خسرو دهلوی<sup>۱</sup>  
(بخش نخست)

فرزاد ضیایی حبیب‌آبادی  
پژوهش‌گر متون کهن فارسی

از بررسی دیوان‌های شاعران پارسی‌گویی که پیش از «حافظ» و هم‌زمان با او می‌زیسته‌اند، معلوم می‌شود که این نادره کار نگزگفتار، همواره به سخنان پیشینیان و معاصران خویش نظر داشته است. هرچه اشعار بیش‌تری از این شاعران کاویده شود، سرچشمه‌های تازه‌تری از مضامین و دست‌مایه‌های هنری خواجه، رخ می‌نماید. یکی از سخنوران نامداری که حافظ بارها و به شیوه‌های گوناگون از کلام او بهره برده، امیرخسرو دهلوی ملقب به طوطی هند است. آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در مقدمه‌ی حافظ‌نامه (صص ۶۴ و ۶۵) آورده‌اند:

«آقای دکتر فتح‌الله مجتبابی نوشته‌اند: مراد حافظ از «طوطیان هند» (شکرشکن شوند همه

۱. با یاد استاد ایرج افشار و پیشکش به استاد فتح‌الله مجتبابی

طوطیان هند) امیر خسرو دهلوی است. ایشان [= دکتر مجتبایی] مقاله‌ی پربراری درباره‌ی وجوه گوناگون تأثیر هنر امیر خسرو بر هنر حافظ نوشته‌اند که ما را از تحقیق مجدد بی‌نیاز می‌گرداند.<sup>۱</sup> مقاله‌ی ارجمند استاد مجتبایی البته در این سالیان، مرجع و الهام‌بخش سخن‌سنان بوده<sup>۲</sup>؛ اما چنان‌که خود ایشان فرموده‌اند، همه‌ی موارد اثرپذیری خواجه از امیر خسرو را شامل نمی‌شود و فقط اندکی از بسیار است. استاد مجتبایی در این باره نوشته‌اند:

«... شک نیست که دامنه‌ی تفحص در این گونه موارد را می‌توان بیش از این‌ها گسترش داد و از حدود مقابله‌ی اوزان و قوافی فراتر برد و به تطبیق و مقایسه‌ی تعبیرات و مضامین و معانی پرداخت [...] این گونه موارد در مجموعه اشعار حافظ و خسرو بسیار است و نقل و مقابله‌ی همه‌ی آن‌ها برای ما ممکن نیست. آن‌چه در این جا می‌توان کرد انتخاب و استخراج برخی از آن‌ها و نقل مطلع‌ها و احیاناً بیت‌هایی از غزلیات این دو شاعر است»<sup>۳</sup>.

اما مسلم است که برای پی بردن به همه‌ی سرچشمه‌های شعر حافظ، و بالتبع، انجام تحقیقات دقیق و عمیق زبانی، سبک‌شناسی، بلاغی و... در دیوان او به نمونه‌های اندک، اکتفا نمی‌توان کرد و چاره‌ای نیست جز آن‌که هر دیوان یا کتابی از آغاز تا انجام بیت به بیت و سطر به سطر بررسی و با سخن خواجه مقایسه شود.

از آن‌جا که نسخه‌ی مورد استفاده‌ی دیوان امیر خسرو در این مقاله، (ر.ک منابع) افزون بر دو هزار غزل دارد و بررسی تمام دیوان امیر خسرو و همانندی‌هایش با شعر حافظ در یک مقاله ناممکن است، تنها نیمی از دیوان امیر خسرو (هزار غزل) از نظر همانندی در «کلمات و ترکیبات»، «معانی و مضامین» و «وزن، قافیه، ردیف» با دیوان خواجه سنجیده می‌شود. اساس کار این پژوهش، دیوان حافظ قزوینی - غنی است (ر.ک منابع) و هر جا از چاپ دیگری سود

۱. ر.ک «حافظ و خسرو»، فتح‌الله مجتبایی، آینده، سال ۱۱، شماره ۱ تا ۳، فروردین - خرداد ۱۳۶۴،

ص ۴۹ تا ۶۹. نیز شرح شکن زلف، ص ۲۳ تا ۵۸.

۲. از جمله بنگرید به آئینه‌ی جام، ص ۲۲۷.

۳. شرح شکن زلف، ص ۲۴ و ۳۱.

جسته‌ایم، بدان اشاره شده‌است.

در این نوشتار، علاوه بر ماندی‌های بی‌شمار اشعار حافظ و امیر خسرو، به برخی مضامین مشترک در شعر شاعران دیگر هم اشاره شده‌است، تا زیربنای تحقیقات حافظ‌پژوهی در آینده گردد.

### الف: کلمات و ترکیبات

خسرو

گنج عشق تو نهان شد در دل ویران ما می‌زند زان شعله دائم آتشی در جان ما

(ص ۴۳)

حافظ

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما سایه‌ی دولت بر این گنج خراب انداختی

(ص ۳۳۱)

خسرو

«جوی خون راند» به جای جوی شیر خسروم گر کوهکن بیند مرا

(ص ۴۶)

حافظ

چشم خود را گفتم آخر یک نظر سیرش بین گفت می‌خواهی مگر تا «جوی خون راند» از من

(ص ۳۱۲)

خسرو

بو کز کات حسن خود بینی به خسرو یک نظر اینک شفیع آورده‌ام این دیده‌ی خون‌ریز را

(ص ۶۲)

حافظ

نصاب «حُسن» در حدّ کمال است «زکاتم» ده که مسکین و فقیرم<sup>۲</sup>  
(ص ۲۷۳)

خسرو

دو چشم خسرو ازین پس<sup>۳</sup> خیال آن خط سبز کزین «دو آینه» نتوان زدود زنگ تو را  
(ص ۷۴)

حافظ

بدین دو دیده‌ی حیران من هزار افسوس که با «دو آینه» رویش عیان نمی‌بینم  
(ص ۲۸۹)

خسرو

زان «زلف» مسلسل که «همی برشکند باد» از روی تو بنگر که در آن زیر چه دیده است  
(ص ۹۲)

حافظ

چو «برشکست صبا زلف عنبرافشانش» به هر شکسته که پیوست تازه شد جانش  
(ص ۲۴۲)

خسرو

امیدم بود کز دستش برم جان ولیکن [ظ ولی از] خط مشکینش بلا خاست  
(ص ۹۹)

حافظ

من از دست غمت مشکل برم جان ولی دل را تو آسان بردی از من  
(ص ۳۰۵)

خسرو

کافری «بر سرم افتاد» و دلم خون شده بود نیم جانی که به جا بود کنون خواهد رفت  
(ص ۱۳۵)

حافظ

حافظ که سر زلفِ بتان دستکشش بود بس طرفه حریفی است «کش» اکنون «به سرافتاد»  
(ص ۱۵۰)

خسرو

کنون شیشه را بر طیب آورم که زاهد قبول دعایی نداشت  
(ص ۱۹۲)

حافظ

آن که مدام شیشه‌ام از پی عیش داده است شیشه‌ام از چه می‌برد پیش طیب هر زمان  
(ص ۳۰۲)

خسرو

کجا دولت وصلش آرم به دست که جز باد چیزی ندارم به دست  
(ص ۱۹۴)

حافظ

حافظ از دولت وصل تو سلیمانی شد یعنی از عشق تو اش نیست به جز باد به دست  
(ص ۱۰۸)

خسرو

سلطانی از کمند فراقش ندید «امان» تا دل نشانه‌گاهِ خدنگ «غمان» ساخت

(ص ۲۰۳)

حافظ

حَقًّا کزین «غمان» برسد مژده‌ی «امان» گرسالکی به عهد امانت وفا کند

(ص ۱۹۴)

خسرو

مرا تا کی غم هجر تو «پامالِ جفا» دارد برس فریاد مظلومی که از دست غمت فریاد

(ص ۲۱۰)

حافظ

آن که «پامالِ جفا» کرد چو خاکِ راهم خاک می‌بوسم و عذر قدمش می‌خواهم

(ص ۲۹۰)

خسرو

شب است و بزمِ عشرت، ساز شد بی‌وهم بامحرم به مجلس باده، گردان گشت و ساقی «در شراب افتاد»

(ص ۲۱۰)

نیز

گر او بی‌یاد ما «در می‌نیفتد» فراموشیش پی در پی نیفتد

(ص ۲۸۰)

حافظ

از فریب نرگس مخمور و لعل می‌پرست حافظ خلوت نشین را «در شراب انداختی»

(ص ۳۳۲)

خسرو

برو ناصح چه ترسانی مرا از طعنه‌ی مردم  
صلاح از من چه می‌جویی که در میخانه خواهم شد  
(ص ۲۲۰)

حافظ

صلاح از ما چه می‌جویی که مستان را صلا گفتیم  
به دور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم  
(ص ۲۹۵)

خسرو

«سخن در پرده می‌گویی» زبان دانی همین باشد  
دلم از غمزه می‌جویی فسون خوانی همین باشد  
(ص ۲۲۵)

حافظ

سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی  
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی  
(ص ۳۴۵)

خسرو

گر لعل لبش یابد زان گونه گزد خسرو  
کز کار ۴ بر آن خاتم صد نقش نگین خیزد  
(ص ۲۴۸)

حافظ

از لعل تو گر یابم انگشتری زنه‌ار  
صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد  
(ص ۱۸۲)

خسرو

گر چشم من از صورت تو دور نباشد  
آن دیده چه آید که به روی تو نیاید  
دور از تو دلم خسته و رنجور نباشد  
آن چشم چه باشد که در او نور نباشد؟

(ص ۲۵۹)

حافظ

نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید      دور از رخت این خسته‌ی رنجور نمانده است  
 هنگام وداع تو ز بس گریه که کردم      دور از رخ تو چشم مرا نور نمانده است

(ص ۱۱۵)

در دیوان امیر خسرو (ص ۲-۲۷۱) سه غزل با قافیه‌ی «الف» و ردیف «شد» وجود دارد که به نظر می‌رسد حافظ در سرودن دو غزل خویش، به این اشعار توجه داشته. البته خواجه بنای قافیه‌ی یکی از دو غزل خود را بر «الف و نون» نهاده و ردیف هر دو غزل را به «کرد» تغییر داده است. ما یک مورد را در این بخش و مورد دیگر را در بخش «وزن، قافیه، ردیف» می‌آوریم:

خسرو

به هر درد و غمی دل مبتلا شد      چرا یک‌باره یار از ما جدا شد؟  
 به رندی و به شوخی و به صد ناز      «دل از من برد و» آن‌گه پارسا شد

(ص ۲۷۱)

حافظ

«دل از من برد و» روی از من نهان کرد      خدا را با که این بازی توان کرد

(ص ۱۶۶)

خسرو

کند بر ما جفاها و نداند      «که حق صحبت دیرینه دارد»

(ص ۲۷۶)



حافظ

بیا با ما مورز این کینه داری «که حق صحبت دیرینه داری»  
(ص ۳۴۰)

قافیه‌های مشترک: کینه، سینه، پشمینه، گنجینه.

خسرو:

«مَنّت پذیرم» گر ز ند تیغ رقیبت گردم آن سر که نبود بر درت آن به که از گردن فتد  
(ص ۳۰۳)

حافظ:

به تیغم گر گُشد دستش نگیرم و گر تیرم ز ند «مَنّت پذیرم»  
(ص ۲۷۲)

خسرو:

هان وهان! ای کبکِ کهساری که می نازی به گام گو، یکی بنما که آن سرو روانم چون رود  
(ص ۳۲۷)

حافظ انجوی:

ای کبک خوش خرام که خوش می روی به ناز ۶ غره مشو که گربه‌ی عابد نماز کرد  
(ص ۲۶۱)

خسرو:

«چه خطا رفت» ندانم که بر ابرو زده چین بهر آزار من آن «ترک ختن» می آید  
(ص ۳۵۳)

حافظ:

آن «ترک پری چهره» که دوش از بر ما رفت      آیا «چه خطا دید» که از راه خطا رفت  
(ص ۱۳۷)

خسرو:

«پیش رفتار تو» ای آب روان از تو «خجل»      گر نشد «سرو» چرا ساکن و پابرجا شد  
(ص ۳۵۸)

حافظ:

«پیش رفتار تو» پا برنگرفت از «خجلت»      «سرو» سرکش که به ناز از قد و قامت برخاست  
(ص ۱۰۷)

خسرو:

ناوکی «بر دل ریشم فکن ای» دیده‌ی من      تا بود ریشم درونم به برون سرگردد  
(ص ۳۶۰)

حافظ:

سایه‌ای «بر دل ریشم فکن ای» گنج روان      که من این خانه به سودای تو ویران کردم  
(ص ۲۶۴)

خسرو:

«نیک تنگ آمدم» از خود، ز پی کشتن من      خنده گو کز لب خونخوار تو فرمان خواهد  
(ص ۳۶۰)

حافظ:

گویی از صحبت ما «نیک به تنگ آمده بود»      بار بر بست و به گردش نرسیدیم و برفت  
(ص ۱۳۸)

خسرو:

در ره جولانت چون دیده‌ی ما خاک شد دیده بسی در ره است «دورتَرک» ران سمند  
(ص ۳۷۸)

حافظ:

چون بر حافظ خویشش نگذاری باری ای رقیب از بر او یک دو قدم «دورتَرک» ۷  
(ص ۲۵۵)

خسرو:

شب ماجرای دیده «از خون دل نوشتم» کوباد تا ز بلبل «نامه» به گل رساند  
(ص ۳۸۸)

حافظ:

«از خون دل نوشتم» نزدیک دوست «نامه» انی رأیت دهرأ من هجرک القیامه  
(ص ۳۲۷)

خسرو:

«غلام نرگس مستم» که بامداد پگاه قدح به دست گرفته ز خواب برخیزد  
(ص ۴۲۵)

حافظ:

«غلام نرگس مست تو» تاجدارانند خراب باده‌ی لعل تو هوشیارانند ۸  
(ص ۱۹۸)

خسرو:

به آبروی محبت که بی‌غرض بشنو «که از مصاحبِ ناجنس» هیچ نگشاید

(ص ۴۳۰)

حافظ:

نخست موعظه‌ی پیر صحبت این حرف است «که از مصاحب ناجنس» احتراز کنید

(ص ۲۲۴)

خسرو:

«سر من و آستان» تو، هر چند که مسلمان در صنم نزنند

(ص ۴۴۳)

حافظ:

«سر ارادت ما و آستان» حضرت دوست که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست

(ص ۱۲۴)

ب: معانی و مضامین

خسرو:

بمیرند و برون ندهند مشتاقان دم حسرت کله ناگه مبادا کج شود آن سرو بالا را

(ص ۳۴)

حافظ:

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن که زیب بخت و سزاوار ملک و تاج سری

(ص ۳۴۳)

خسرو:

آن طره به روی مه، بنهاد سر خود را از خط غبار آن رخ، پوشیده خور خود را

(ص ۳۶)

حافظ:

غبار خط بپوشانید خورشیدِ رُخش یارب      بقای جاودانش ده که حُسن جاودان دارد  
(ص ۱۵۷)

خسرو:

مانند قدش بُستان چون دید سهی سروی      زیر قدمش سبزه بنهاد سر خود را  
(ص ۳۶)

حافظ:

کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود      بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود  
(ص ۲۱۲)

خسرو:

زان بند قبا دارم پیوسته به دل غصّه      کاندِر پیِ جان من بر بست برِ خود را  
(ص ۳۶)

که مفهوم مخالف این بیت است

حافظ:

بگشا بند قبا تا بگشاید دل من      که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود  
(ص ۲۰۶)

خسرو:

به زبان خویش گفتمی که گذر کنم به کویت      مگذر ز گفته‌ی خود، گذری نمای ما را  
(ص ۴۵)

حافظ:

مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد      نیت خیر مگردان که مبارک فالی است ۹  
(ص ۱۲۹)

خسرو:

دیگران را شمع مجلس گشته‌ای      گر نخواهی سوخت خسرو را بیا  
(ص ۴۷)

حافظ:

خوش است خلوت اگر یار یار من باشد      نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد  
(ص ۱۸۱)

خسرو:

ریزی تو خون بر آستان، شویم من از اشک روان      کالوده دیده ۱۰ چون توان آن آستان پاک را  
(ص ۵۷)

حافظ:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند      پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز  
(ص ۲۳۴)

خسرو:

بحمدالله که بیداری شب‌هایم نشد ضایع      بدیدم خفته در آغوش خود آن سرو بالا را  
(ص ۶۶)

حافظ:

گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت      قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد  
(ص ۱۸۶)

خسرو:

ای ز تو خورشیدِ چرخ در مرضِ تَفّ و تاب      از منِ تاریکِ روز، طلعتِ روشنِ متاب  
چشمه‌ی خورشید را آب نباشد دگر      چون تو ز تَفّ هوا خوی کنی ای آفتاب  
(ص ۸۵)

حافظ:

عکسِ خوی بر عارضش بین کآفتابِ گرم رو      در هوای آن عرق تاهست هر روزش تب است  
(ص ۱۱۱)

خسرو:

همه شب خونِ دل نوشم به یادش      شراب ارغوانیّ من این است  
(ص ۹۹)

حافظ:

به یاد لعلِ تو و چشمِ مستِ میگونت      ز جامِ غمِ میِ لعلی که می خورم خون است  
(ص ۱۲۲)

خسرو:

من به نقد امروز با وصلِ بتانم در بهشت      زاهد بیچاره در دل وعده‌ی فردا گرفت  
(ص ۱۱۳)

حافظ:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود      وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم  
(حاشیه ص ۲۸۱)

خسرو:

با چنان خونین لبی کآید همی زوبوی شیر خون من می خور، حلال است  
(ص ۱۲۹)

حافظ:

ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته‌ای کت خون ما حلال تر از شیر مادر است  
(ص ۱۱۵)

خسرو:

شب کنی وعده و فردات ز خاطر برود از تو این ناز و فراموشی و فرویش نرفت  
(ص ۱۳۰)

حافظ:

دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت امروز تا چه گوید و بازش چه در سر است  
(ص ۱۱۵)

خسرو:

با دوست عرض حاجت خود چند می کنی او واقف است، حاجت چندین لجاج نیست  
(ص ۱۶۰)

حافظ:

جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است  
(ص ۱۱۲)

خسرو:

از بهر آن که لاف جمال تو می زند صد بار باد بر دهن یاسمین زده است  
(ص ۱۶۳)



حافظ:

ز شرم آن که به روی تو نسبتش کردم      سمن به دست صبا خاک در دهان انداخت  
(ص ۱۰۵)

خسرو:

ز زخم چابک هجران دمی رسم به عدم      اگر نه پنجه‌ی امید در عنان من است  
(ص ۱۷۳)

حافظ:

مرا امید وصال تو زنده می‌دارد      و گرنه هر دم از هجر تست بیم هلاک  
(ص ۲۵۴)

خسرو:

جراحی جگرِ خستگان چه می‌پرسی      ز غمزه پرس که این شوخی از کجا آموخت  
(ص ۱۷۷)

حافظ:

از چشم خود پرس که ما را که می‌کشد      جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست  
(ص ۱۳۱)

خسرو:

چه کرد پیش رُخت گل که گل فروش او را      به دست خود به گلوبسته ریمان آویخت  
(ص ۱۷۸)

حافظ:

یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم      با نعره‌های قلقلش اندر گلو بیست

(ص ۱۱۱)

خسرو:

خسروا چند از گنه ترسی رو که عفو خدای، معتبر است

(ص ۱۸۵)

حافظ:

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست

(ص ۱۲۷)

خسرو:

عشق اگر چه نشان بختِ بد است نزد عاشق سعادت ابد است

(ص ۱۸۶)

حافظ:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری

(ص ۳۴۳)

خسرو:

به پای خیالت فرو ریخت چشم دُری کان به خون جگر یافته است

(ص ۱۹۳)

حافظ:

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

(ص ۲۰۷)

خسرو:

ز بدمهری نمی افتد نظر بر رویم آن مه را      مبادا در جهان کس را مه نامهربان افتد  
(ص ۲۳۲)

حافظ:

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم      یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت  
(ص ۱۴۳)

خسرو:

خیال تیرِ قدّش را که او از دل گذر دارد      دلم هم چون الف هر گرز جان بیرون نمی سازد  
(ص ۲۳۷)

حافظ:

نیست بر لوحِ دلم جز الف قامت دوست      چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم  
(ص ۲۶۳)

خسرو:

یارانِ موافق همه فارغ ز غم و درد      هر جا که غمی بود نصیب دل ما شد  
(ص ۲۶۰)

حافظ:

دیگران قرعه‌ی قسمت همه بر عیش زدند      دل غمدیده‌ی ما بود که هم بر غم زد  
(ص ۱۷۶)

خسرو:

سر تا به قدم جمله هنر دارد و خوبی      عیش همه آن است که با بنده نسازد  
(ص ۲۶۱)

حافظ:

غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است در سراپای وجودت هنری نیست که نیست ۱۱  
(ص ۱۳۲)

خسرو:

مکن بر ما نصیحت ضایع ای شیخ که مستان لذت تقوی ندانند  
(ص ۲۷۰)

حافظ:

اگر ز مردم هشیاری ای نصیحتگو سخن به خاک میفکن چرا که من مستم  
(ص ۲۶۲)

خسرو:

فرشته گر گناهی می‌نوشتی رُخت چون دید، مرفوع‌القلم شد  
(ص ۲۷۲)

حافظ:

خونم بخور که هیچ ملک با چنان جمال از دل نیایدش که نویسد گناه تو  
(ص ۳۱۷)

در نمونه‌های زیر هر دو شاعر «این» و «آن» را - با ابهامی که در کلمه‌ی «آن» هست - همراه

کرده‌اند:

خسرو:

ندارد مه جمال روی خوبت وگر این باشد اما آن نباشد  
(ص ۲۷۳)

حافظ:

این که می‌گویند آن بهتر ز حسن یار ما این دارد و آن نیز هم  
(ص ۲۹۱)

حافظ:

لب‌لعل و خط‌مشکین چو آتش هست و اینش هست بنازم دلبر خود را که حسنش آن و این دارد  
(ص ۱۵۸)

خسرو:

از قبله‌ی ابروی تو هر شب بس دست که در دعا برآید  
(ص ۲۹۰)

حافظ:

محراب ابرویت بنما تا سحرگهی دست دعا برآرم و در گردن آرمت  
(ص ۱۴۱)

خسرو:

پیش آی که بهر دیدن تو جان منتظر است تا برآید  
تا چند در انتظار داریش می‌آیی زود یا برآید؟  
(ص ۲۹۰)

حافظ:

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده باز گردد یا برآید چیست فرمان شما  
(ص ۱۰۲)

خسرو:

جانا دگر در کوی خود باد صبارا ره مده      کاو زلف مشکین تو را هر لحظه در پامی کشد  
(ص ۳۰۱)

حافظ:

ای جان حدیث ما بر دلدار بازگو      لیکن چنان مگو که صبارا خبر شود  
(ص ۲۱۵)

خسرو:

دولت اگر نمی کند سوی من گدا گذر      تو گذری کن این طرف دولت من همان بود  
(ص ۳۰۷)

حافظ:

همای اوج سعادت به دام ما افتد      اگر تو را گذری بر مقام ما افتد  
(ص ۱۵۳)

خسرو:

پاکبازانِ خراباتِ سرِ کویِ فنا      در مقام سرفرازی، خشت بالین کرده اند  
(ص ۳۱۹)

حافظ:

خشت زیرِ سر و بر تارکِ هفت اختر پای      دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی  
(ص ۳۶۷)

خسرو:

تاز خطِ جامِ می، فهم معانی کرده ام      هر چه خواندم پیش استاد طریقت، شد ز یاد  
(ص ۳۲۲)

حافظ:

بر آستانه‌ی میخانه هر که یافت رهی      ز فیض جام می اسرار خانقه دانست  
 هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند      رموز جام جم از نقش خاک ره دانست  
 (ص ۱۱۹)

خسرو:

آفرین بر سر آن دست کز آن خواهد یافت      گره کار من از بند قبای تو گشاد  
 (ص ۳۴۵)

حافظ:

بگشا بندِ قبا تا بگشاید دلِ من      که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود  
 (ص ۲۰۶)

خسرو:

زهر کش از کف ساقی تو اگر می خواری      کیست کش تشنگی چشمه‌ی حیوان نبود  
 (ص ۳۴۹)

حافظ انجوی:

ساقی سیم ساق من گر همه زهر می دهد      کیست که تن چو جام می جمله دهن نمی کند  
 (ص ۲۵۵)

خسرو:

مستی و رندی و «عاشق کشی و شیوه‌ی» ناز      هر چه گویند از آن تنگ دهن می آید  
 (ص ۳۵۳)

حافظ:

رسم «عاشق کشتی و شیوه‌ی» شهر آشوبی      جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود  
(ص ۲۰۷)

خسرو:

دی ز بوی تو به حيله ز صبا جان بردم      باز آن وقت شد و باد صبا باز آمد  
(ص ۳۵۵)

حافظ:

دل ضعيفم از آن می کشد به طرف چمن      که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد  
(ص ۱۶۲)

خسرو:

طلب روی تو کردم شبِ زلفِ آمد پیش      آفت کفر، بلی، در ره دین پیش آمد  
(ص ۳۵۶)

حافظ خانلری:

کفر زلفش ره دین می زد و آن سنگین دل      در رهش مشعله از چهره برافروخته بود  
(ص ۴۲۶)

خسرو:

گوش بگرفت چو بشنید رقیبت سخنم      گوش ابلیس چو قرآن شنود کر گردد  
(ص ۳۶۰)

حافظ:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد      دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند  
(ص ۱۹۸)



خسرو:

گر بیابد به دعا عاشق دلخسته وصال      سال‌ها بر در خلوت به دعا بنشیند  
(ص ۳۶۲)

حافظ:

دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت      عمری است که عمرم همه در کار دعا رفت  
(ص ۱۳۷)

خسرو:

دل به دریای جمال تو به بازی می‌گشت      عاقبت سوی زنج رفت و به گرداب افتاد  
کار من از پی زلف تو پس آمد چکنم؟      مَتَلَمِ قَصَّه‌ی شاگردِ رسن تاب افتاد  
(ص ۳۶۵)

حافظ:

در خمِ زلف تو آویخت دل از چاه زنج      آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد  
(ص ۱۵۱)

خسرو:

زاهد امروز سرِ توبه شکستن دارد      می‌فروشان اگر این دل‌ق کهن بستانند  
(ص ۳۶۸)

حافظ:

گر شوند آگه از اندیشه‌ی ما مغیچگان      بعد از این خرقه‌ی صوفی به گرو نستانند  
(ص ۱۹۸)

خسرو:

«خاطر مردم به لطف، صید توان کرد» دل نبرد هر که دلنواز نباشد  
(ص ۳۸۱)

حافظ:

«به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر» به بند و دام نگیرند مرغ دانا را  
(ص ۹۸)

خسرو:

مه می شود مقابل روی تو هر شبی یک روز با رخ تو مقابل نمی شود  
(ص ۴۰۴)

حافظ:

ز اخترم نظری سعد در ره است که دوش میان ماه و رخ یار من مقابله بود  
(ص ۲۱۰)

خسرو:

شد اشک من حمایل گردون ز دست تو «دستم به گردن تو حمایل نمی شود»  
(همان)

حافظ:

ای دوست «دست» حافظ تعویذ چشم زخم است «یارب بینم آن را در گردنت حمایل»  
(ص ۲۵۸)

خسرو:

خسرو که زیست با همه خوبان به توسنی اینک به نیم چابک عشق تو رام شد  
(ص ۴۰۵)

حافظ:

حافظ که سر زلفِ بتان دستکش بود      بس طرفه حریفی است کش اکنون به سر افتاد  
(ص ۱۵۰)

خسرو:

بتان آزری از بتکده برون جستند      «چو لاله زار به دشت آتش خلیل کشید»  
(ص ۴۱۷)

حافظ:

به باغ تازه کن آئین دین زردشتی      «کنون که لاله برافروخت آتش نمود»  
(ص ۲۱۲)

خسرو:

رسد ناله‌ی من ز پشت به جایی      که از هفت گنبد صدائی برآید  
(ص ۴۵۳)

حافظ:

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست      کوتاه نظر بین که سخن مختصر گرفت  
(ص ۱۳۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

ج : وزن، قافیه، ردیف

خسرو:

مرا دردی است اندر دل که درمان نیستش یارا      من و دردت چو تو درمان نمی خواهی دل مارا  
(ص ۳۴)

حافظ:

اگر آن تُرک شیرازی به دست آرد دل ما را      به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
(ص ۹۸)

خسرو:

آن شه به سوی میدان خوش می‌رود سوارا      یارب نگاه داری آن شهسوار ما را  
(ص ۴۹)

حافظ:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را      دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا  
(ص ۹۹)

خسرو:

ماهرویا به خون من مشتاب      کشتن عاشقان که دید صواب  
(ص ۸۵)

حافظ:

می‌دمد صبح و کله بست سحاب      الصُّبُوح الصُّبُوح یا اصحاب  
(ص ۱۰۳)

خسرو:

افسوس از این عمر که بر بادِ هوا رفت      کاری به جهان نی به مرادِ دلِ ما رفت  
(ص ۸۹)

حافظ:

آن تُرک پری‌چهره که دوش از برِ ما رفت      آیا چه خطا دید که از راهِ خطا رفت  
(ص ۱۳۷)

خسرو:

آبادتر آن سینه که از عشق خراب است      آزادی آن دل که در آن زلف به تاب است  
(ص ۹۱)

حافظ:

ما راز خیال تو چه پروای شراب است      خم گو سر خود گیر که خمخانه خراب است  
(ص ۱۱۰)

خسرو:

ما را چه غم امروز که معشوقه به کام است      عالم به مراد دل و اقبال غلام است  
(ص ۹۲)

حافظ:

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است      سلطان جهانم به چنین روز غلام است  
(ص ۱۱۸)

خسرو:

مرا در سر هوای نازینی است      کز او تاراج شد هر جا که دینی است  
پریشان حالت است از یاد زلفش      به گیتی هر کجا خلوت نشینی است  
(ص ۱۰۱)

حافظ:

سحرگه رهروی در سرزمینی      همی گفت این معمّا با قرینی  
درون‌ها تیره شد، باشد که از غیب      چراغی بر کند خلوت نشینی  
(ص ۳۶۴)

خسرو:

آن که زلف و عارض او غیرتِ روز و شب است  
بس که فریادم شب هجران به گردون می رود  
می شمارم هر شبی اختر ز آب چشم و صبح  
جان من از مهر و ماهِ روش هر دم در تب است  
قدسیان را از تظلم کار یارب یارب است  
نیست روشن کاختر بختم کدامین کوکب است  
(ص ۱۲۲)

حافظ:

آن شب قدری که گویند  
تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد  
عکس خوی بر عارضش بین کآفتاب گرم رو  
یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است  
هر دلی از حلقه‌ای در ذکر یارب یارب است  
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است  
(ص ۱۱۱)

خسرو:

بندِ جانم ز خَم «سلسله‌ی موی» کسی است  
شب ز غم چون گذرانم من تنها مانده  
گر تو منکر شوی ای شوخ، بداند همه کس  
زخمِ جانم ز «کمانخانه‌ی ابروی» کسی است  
ای خوش آن کس که شبش تکیه به «پهلوی» کسی است  
کاین بلای دلم از «نرگسِ جادوی» کسی است  
(ص ۳-۱۳۲)

حافظ:

دوش در حلقه‌ی ما قصه‌ی گیسوی تو بود  
بگشا بندِ قبا تا بگشاید دلِ من  
عالم از شور و شر عشقِ خبر هیچ نداشت  
تا دل شب سخن از «سلسله‌ی موی» تو بود  
که گشادی که تو را بود ز «پهلوی» تو بود  
فتنه‌انگیز جهان «غمزه‌ی جادوی» تو بود  
(ص ۲۰۶)

خسرو:

نه مرا خواب به چشم و نه مرا دل در دست چشم و دل هر دو بهر خسار تو «آشفته و مست»  
(ص ۱۴۴)

حافظ:

زلف «آشفته» و خوی کرده پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست  
(ص ۱۰۹)

خسرو:

نرگس مست تو خواب آلوده است لب لعل تو شراب آلوده است  
از تری خواست چکیدن، آری لب تو کم می ناب آلوده است  
بنده خسرو چه گنه کرد امروز که حدیثت به عتاب آلوده است  
(ص ۴-۱۵۳)

حافظ:

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده  
گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست که شود فصل بهار از می ناب آلوده  
گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش آه از این لطف به انواع عتاب آلوده  
(ص ۳۲۵)

خسرو:

«لشکر کشید عشق و» ۱۴ دلم ترک جان گرفت صبر گریز پای سر اندر جهان گرفت  
چشمت به عشوه جان دو صد ناتوان گرفت گر عشوه اینست، جان و جهان می توان گرفت  
(ص ۱۶۴)

حافظ:

حسن‌ت به اتّفاق ملاحظت جهان گرفت آری به اتّفاق، جهان می‌توان گرفت ۱۵

خسرو:

«زلفت» به ظلم گرچه جهانی فرو گرفت نتوان همه جهان به یکی تار مو گرفت  
 بوسیدم آن لب و ز شکر می‌کند سخن یعنی بخواهد این نمک در گلو گرفت  
 (ص ۱۶۵)

حافظ:

«زلفت» هزار دل به یکی تاره مو بیست راه هزار چاره گر از چار سو بیست  
 یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم با نعره‌های قلقلش اندر گلو بیست  
 (ص ۱۱۱)

خسرو:

آن ترک نازنین که جهانی شکار اوست دل‌ها اسیر سلسله‌ی «مشکبار» اوست  
 (ص ۱۶۷)

حافظ:

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست آورد حرز جان ز خط «مشکبار» دوست ۱۶  
 (ص ۱۲۵)

خسرو:

سپیده‌دم که زمانه ز رخ نقاب انداخت به زلف تیره‌ی شب، نور صبح، تاب انداخت  
 (ص ۱۷۸)



حافظ:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز  
(ص ۲۳۳)

«نقاب» و «شهاب» نیز از قوافی مشترک دو غزل بالاست.

خسرو:

چه تیر بود که چشم تو ناگهان انداخت که بر نشانه‌ی دل‌های عاشقان انداخت  
(ص ۱۷۸)

حافظ:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت به قصد جانِ منِ زارِ ناتوان انداخت  
(ص ۱۰۴)

خسرو:

از آن اهل نظر در غم اسیرند که منظوران به غایت بی‌نظیرند  
(ص ۲۷۰)

حافظ:

به تیغم گر کشد دستش نگیرم و گر تیرم زند منت پذیرم  
(ص ۲۷۲)

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم که پیش دست و بازویت بمیرم  
(ص ۲۷۳)

قافیه‌های مشترک شعر خسرو و دو غزل حافظ عبارتند از: اسیر، بمیر، حقیر، شیر، پذیر، تیر.

خسرو:

دلم زین‌سان که زار و مبتلا شد از آن نامهربان بی‌وفا شد

چو ماهِ روزه از اوج سما شد ز نورِ روزه‌داران بی‌ضیا شد

(ص ۲۷۱)

حافظ:

سحر بلبل حکایت با صبا کرد که عشق روی گل با ما چها کرد

(ص ۱۶۲)

قافیه‌های مشترک مبتلا، وفا (امیر خسرو بی‌وفا - حافظ بوالوفا)، آشنا و صبا.

خسرو:

شهبازانی که فتح قلعه‌ی دین کرده‌اند التماس همت از دل‌های مسکین کرده‌اند

(ص ۳۱۹)

حافظ:

شمه‌ای از داستانِ عشق شورانگیز ماست این حکایت‌ها که از فرهاد و شیرین کرده‌اند

(ص ۳۹۱)

خسرو:

خشمگین یارِ مرادل به رضا باز آمد گل بدعهد به بستان وفا باز آمد

(ص ۳۵۴)

حافظ:

مژده ای دل که دگر بادِ صبا باز آمد      هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد ۱۹  
(ص ۱۸۸)

خسرو:

به سر من اگر آن طرفه پسر باز آید      عمر من هر چه برفته است ز سر باز آید ۲۰  
(ص ۳۶۲)

حافظ:

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید      عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید  
(ص ۲۱۹)

قافیه‌های مشترک: نظر، خبر، دگر و سفر.

خسرو:

منم امروز [و] حدیث تو و مهمانی چند      پاره از دیده [؟] و دل‌ها همه بریانی چند  
(ص ۳۶۸)

حافظ:

حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند      محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند ۲۱  
(ص ۱۹۲)

خسرو:

هر بار کان پریش در کوی من در آید      بی‌هوشی ز رویش در مرد و زن در آید  
فرهاد گشت خسرو «بگشای لب» که ناگه      شیری ز جوی شیرین بر کوهکن در آید  
(ص ۳۸۶)

حافظ:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید      یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید  
 بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران      «بگشای لب» که فریاد از مرد و زن برآید ۲۲  
 (ص ۲۱۸)

خسرو:

کسی که شمع جمال تو در نظر دارد      ز آتش دل پروانه کی خبر دارد  
 (ص ۴۲۳)

حفظ:

کسی که حسن و خط دوست در نظر دارد      محقق است که او حاصل بصر دارد ۲۳  
 (ص ۱۵۴)

خسرو:

کدام شب که تو را در کنار خواهم کرد      بنای خانه‌ی عمر استوار خواهم کرد  
 به آب دیده نگارا کفّت نخواهم شست      به خون دل کف پایت نگار خواهم کرد  
 (ص ۴۳۰)

حافظ:

چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد      نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد  
 هر آب روی که اندوختم ز دانش و دین      نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد  
 به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت      بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد ۲۴  
 (ص ۱۶۵)

## پی‌نوشت

۱. آن‌چه احتمال اثری پذیری خواجه از خسرو را در این بیت افزون‌تر می‌کند این است که حافظ در دو بیت پایین‌تر از کوهکن (= فرهاد) سخن به میان می‌آورد  
گر چو فرهادم به تلخی جان برآید باک نیست بس حکایت‌های شیرین باز می‌ماند ز من
۲. جانان زکاتِ حُسن چه می‌داریم دریغ / یا خود نصیب نیست من بی نصیب را (حسن دهلوی، ص ۵)
۳. ظ و زین پس
۴. ظ گاز
۵. ظ کو؟
۶. مطابق است با ضبط نسخه مورخ ۸۹۸ ق. به خط درویش محمود نیشابوری متعلق به کتابخانه ملّی ملک. (ر. ک دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، ج ۱، ص ۶ و ۱۱۵)
۷. از دورترک زانو بزنی / زانوی مرا بالین نکنی (کلیات شمس، ج ۷، ص ۲۵)
۸. «غلام نرگس مستانه توام» که مرا / خلاص داد ز پرهیزگاری که نبود (دیوان حسن دهلوی، ص ۱۷۵)
- نیز «...» کلاهدارانی که «تاجداران» غلام ایشانند [...]» (مقامات حمیدی، ص ۱۵۳ و ۲۴۳)
- نیز غلام بارگاهش تاجداران / جنابش سجده گاه شهریاران (کلیات عبید زاکانی، ص ۱۴۹)
۹. گر برآنی که بیایی و مرا بینی باز / کار خیر است در این کار مکن تأخیری (دیوان جلال طیب شیرازی، ص ۲۶۱)
۱۰. ظ: دیدن
۱۱. در سرای پای وجود هنری نیست که نیست / عیبت آن است که بر بنده نمی‌بخشایی (کلیات سعدی، ص ۴۵۴)
۱۲. نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی، حاشیه ص ۲۰۴.
۱۳. حذر کن ز آنکه ناگه در کمینی / دعای بد کند خلوت‌نشینی (خسرو و شیرین، ص ۳۹۸). نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی، همان، حاشیه ص ۴۲۰.

۱۴. «لشکر کشید عشق و» مرا در میان گرفت / خواهند مردمانم ازین، در زبان گرفت ایمن نشسته بودم در کنج عافیت / آمد بلای عشق و مرا ناگهان گرفت (قوامی رازی، ص ۵۶)
۱۵. نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی، حاشیه ص ۱۸۶.
۱۶. نیز ر. ک همان، حاشیه ص ۱۷۳.
۱۷. شبت ز بهر چه بر روز سایبان انداخت / که روز من به شب تیره در گمان انداخت (امامی هروی، نقل از دقائق الشعر، ص ۵۱). نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی، حاشیه ص ۱۸۸. اما به گمان راقم این حروف، «حافظ» در سرودن این غزل، مستقیماً تحت تأثیر «رفیع‌الدین لنبانی» بوده است به سنبلی که عذارت بر ارغوان افکند هزار شور در این جان ناتوان افکند بگو که تیر جفا بر که راست خواهی کرد که ابروی تو خمی باز در کمان افکند (دیوان، ص ۵۵)
- دکتر محمود مدبری، این دو بیت را، که جزو قصیده ۲۶ بیتی رفیع‌الدین لنبانی است، به نام رفیع‌الدین «نیشابوری» ثبت کرده‌اند (شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان، ص ۳۹۳).
۱۸. نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی، حاشیه ص ۲۷۹.
۱۹. نیز ر. ک همان، حاشیه ص ۲۷۴.
۲۰. نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی، حاشیه ص ۲۷۹.
۲۱. نیز ر. ک همان، حاشیه ص ۲۲۹.
۲۲. بر بام اگر بر آیی، ماه از فلک بر آید / وز اشتیاق رویت آه از ملک بر آید (دیوان عضد، ص ۹۷)
- بر بام اگر بر آیی ماه از فلک بر آید / وز مهر ماه رویت آه از ملک بر آید (دیوان جلال طیب، ص ۱۶۸)
۲۳. نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی شیرازی، حاشیه ص ۲۶۵.
۲۴. نیز ر. ک دیوان حافظ، انجوی، حاشیه ص ۲۲۷.

## منابع و مأخذ

- انزابی نژاد، رضا (۱۳۶۵)، مقامات حمیدی. به تصحیح رضا انزابی نژاد، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تاج‌الحلای، علی بن محمد (۱۳۸۳)، دقایق الشعر. چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- حافظ شیرازی (۱۳۶۲)، دیوان حافظ. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- حافظ شیرازی (۱۳۷۲)، دیوان حافظ. به کوشش: ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ هشتم، تهران: جاویدان.
- حافظ شیرازی (۱۳۷۴)، دیوان حافظ. تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با مجموعه‌ی تعلیقات و حواشی علامه قزوینی، به اهتمام ع- جربزه‌دار، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
- خرّمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۲)، حافظ‌نامه. جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- دهلوی، امیر خسرو (۱۳۸۷)، دیوان اشعار امیر خسرو دهلوی. تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با تجدید نظر سید وزیرالحسن عابدی، با مقدمه و اشراف محمد روشن، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- دهلوی، حسن (۱۳۸۳)، دیوان حسن دهلوی. به اهتمام سیداحمد بهشتی شیرازی و حمیدرضا قلیچ‌خانی، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- زاکانی، عبید (۱۹۹۹)، کلیات عبید زاکانی. به کوشش محمدجعفر محجوب، نیویورک.
- زریاب‌خویی، عباس (۱۳۷۴)، آئینه‌ی جام. چاپ دوم، تهران: علمی.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۹)، کلیات. تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهرس به کوشش بهاء‌الدین خرّمشاهی، چاپ دوم، تهران: دوستان.
- طیب شیرازی، جلال (۱۳۸۹)، دیوان طیب شیرازی. تصحیح و مقدمه‌ی نصرالله پورجوادی، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- قوامی رازی (۱۳۳۴)، دیوان قوامی. به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، چاپ اول، تهران: چاپ‌خانه‌ی سپهر.
- قوجه‌زاده، علی‌رضا (۱۳۸۹)، دیوان عضد (سراینده‌ی ناشناخته‌ی سده‌ی ۸ ق). چاپ اول، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ل...، رفیع‌الدین (۱۳۶۹)، دیوان رفیع‌الدین لبنانی. به کوشش تقی بینش، چاپ اول، تهران: پاژنگ.
- مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۸۶)، شرح شکن زلف بر حواشی دیوان حافظ. چاپ اول، تهران: سخن.
- مدبری، محمود (۱۳۷۰)، شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان. چاپ اول، تهران: پانوس
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، کلیات شمس. جلد دهم، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجه‌ای (۱۳۷۶)، خسرو و شیرین. تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، چاپ اول، تهران: قطره.
- نیساری، سلیم (۱۳۸۵)، دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ. جلد دوم، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی